

راهبردهای فهم پدیده اسلام‌هراسی بر پایه شرق‌شناسی

عباس عیسی‌زاده*

سیدحسین شرف‌الدین**

سیدحسین اخوان‌علوی***

چکیده

اسلام‌هراسی عبارت از خصومت غیرمنطقی برخی گروه‌ها و جریانات غرب‌محور با مسلمانان است. دشمنی و خصومت مفروض به لحاظ نظری و مرجعیت فکری بر بنیادهای نظری متعدد و نوعی گفتمان ایدئولوژیک بسیار پیچیده متکی و مبتنی است که طبعاً برای شناخت عمیق‌تر پدیده «اسلام‌هراسی» ناگزیر از مراجعه به منابع کلاسیک و معاصر مرتبط با آنها هستیم. در این مقاله، با گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای معتبر و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، به واکاوی یکی از مهم‌ترین مبانی نظری اسلام‌هراسی یعنی گفتمان «شرق‌شناسی» به‌ویژه رویکرد انتقادی ادوارد سعید به آن و نیز تاریخچه، تعاریف و کارکردهای تاریخی این گفتمان، از جمله خدمت به سیاست و استعمار می‌پردازیم. همچنین، نحوه تعامل قاطبه مستشرقان با اسلام و مهم‌تر از آن، پیوند میان دو مفهوم اسلام‌هراسی و شرق‌شناسی مورد بحث قرار خواهد گرفت. نتیجه نهایی، لزوم شناخت و بررسی انتقادی «کلیشه‌های شرق‌شناسانه» است که در سده‌های اخیر، همواره به‌عنوان منبع و مرجع اطلاعاتی غربیان از اسلام و مسلمانان مورد استناد قرار گرفته و به‌نوعی منشأ و ریشه اسلام‌هراسی معاصر محسوب می‌شوند. برخی از مشهورترین این کلیشه‌ها عبارتند از: عقب‌مانده و توسعه‌نیافته، نابهنجار و منحرف، فرومایه و نازل، ثابت و یکنواخت، متحجر و متعصب، شرور و جنگ‌طلب، تندرو و تروریست، خشونت‌گرا و زن‌ستیز و غیره.

واژگان کلیدی

اسلام، اسلام‌هراسی، مسلمانان، غرب، شرق‌شناسی، ادوارد سعید

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدیریت رسانه پردیس فارابی دانشگاه تهران

Email: a.isazadeh68@gmail.com

Email: sharaf@qabas.net

** دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

Email: akhavan_alavi@ut.ac.ir

*** استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱

تاریخ ارسال: ۹۶/۱۱/۱۸

فصلنامه راهبرد / سال بیست‌وهفتم / شماره ۸۷ / تابستان ۱۳۹۷ / صص ۱۴۰-۱۱۵

جستار گشایی

اندیشه «اسلام‌هراسی» و اقدامات عملی ناشی از آن، بر پایه‌های نظری و چارچوب‌های مفهومی و ایدئولوژیکی بسیار پیچیده‌ای مبتنی است (Marranci, 2004) که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: شرق‌شناسی،^۱ برخورد تمدن‌ها،^۲ نژادپرستی فرهنگی،^۳ و چندفرهنگ‌گرایی.^۴ از این‌رو، برای شناخت بهتر و بررسی دقیق‌تر اسلام‌هراسی (به‌ویژه بعد رسانه‌ای آن) به‌عنوان یک پدیده اجتماعی ناگزیریم به متون کلاسیک و آثار معاصر مرتبط با ریشه‌ها و خاستگاه‌های نظری و زمینه‌های اجتماعی - تاریخی آن مراجعه کنیم (Faimau, 2015b).

طی سه دهه گذشته، تحقیقات و پژوهش‌های مربوط به «بازنمایی اسلام و مسلمانان در رسانه‌های غربی» یا به تعبیری «اسلام‌هراسی رسانه‌ای» رشد چشمگیری داشته‌اند. از لحاظ نظری، این عرصه پژوهشی، توسعه و گسترش خود را بیشتر وامدار چارچوب‌های مفهومی و بنیادهای نظری شناخته‌شده‌ای مانند شرق‌شناسی، برخورد تمدن‌ها و نژادپرستی فرهنگی است. وجه مشترک این چارچوب‌ها، مشخصاً ارائه «تحلیلی انتقادی» از چرایی بازنمایی منفی مسلمانان در رسانه‌های غربی است.

برخی پژوهشگران همچون گابریل فایماو، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بوتسوانا در جنوب آفریقا، پیامد ارجاع به این چارچوب‌ها را منفی ارزیابی می‌کنند؛ چراکه «به‌کارگیری چنین چارچوب‌هایی، به دلیل مسلم فرض کردن برخورد، منازعه و تقابل اسلام و غرب، موجب سلب امکان تعامل و برقراری گفتگوی میان این دو تمدن بزرگ می‌شود» (Faimau, 2015a).

الگوی تقابلی، نحوه مواجهه غرب و اسلام را از منظر تنازع و تخصم متقابل و با استفاده از «زبان دوگانه» مورد بررسی قرار می‌دهد. این الگوی تحلیلی، بازنمایی اسلام در رسانه‌های غربی را در قالب مقوله‌های دوگانه‌ای نظیر غرب/دیگران، متمدن/بربر، عقلانی/غیرعقلانی و واکاوی می‌کند. در این تقابل، سوپه غربی به‌عنوان عنصری قدرتمند، برتر، عقلانی، خوب و مدرن و سوپه اسلامی یا منسوب به اسلام به‌منزله عنصری ضعیف، فرومایه، غیرعقلانی، شیطانی، بربر و غیرمتمدن توصیف شده است (Faimau, 2015b).

بنابراین، با مبنا قرار دادن این الگو، فرض وجود تقابل اجتناب‌ناپذیر نقطه آغاز بررسی گفتمان‌های رسانه‌ای مختلف غرب در رابطه با اسلام خواهد بود. تنها نتیجه‌ای که این الگوی

1. Orientalism
2. Clash of Civilisations
3. Cultural Racism
4. Multiculturalism

تحلیل به دست می‌دهد، توجیه و تشدید این اختلاف، نزاع و تقابل مفروض و ریشه‌دار است. بر این اساس، بسیار بعید است که از رهگذر این سنخ تحلیل‌ها، رابطه‌ای مثبت و سازنده میان «اسلام و غرب» تصور شود.

الیزابت پول استاد دانشگاه کیل و از پژوهشگران مطرح عرصه پژوهشی «اسلام‌هراسی رسانه‌ای» که کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه نگاشته است، در مورد پیامدهای به‌کارگیری الگوی تقابل در پژوهش‌های معطوف به «نحوه بازنمایی رسانه‌ای اسلام»، این‌گونه هشدار می‌دهد:

(۱) با تخصیص ارجاعاتی منفی همچون خشونت و تهدید به اسلام و متقابلاً ارجاعات مثبت به غرب، ترس از اسلام پی‌ریزی و نهادینه می‌شود؛

(۲) رویکرد تقابل دوسویه بر نحوه بازنمایی رسانه‌ای مسلمانان اثر منفی می‌گذارد. رسانه‌ها در این الگو به دو شیوه بازنمایی مشابه و مرتبط متوسل می‌شوند:

الف) سلطه‌جویی (برتری‌طلبی، هژمونیزه): در این شیوه، مسلمانان به‌عنوان بیگانگان و اجنبی‌های معتقد به ارزش‌های «غیرغربی» بازنمایی می‌شوند که برای یافتن مسیر، محتاج ارشاد و راهنمایی هستند. بدیهی است که این نحو بازنمایی منجر به تقویت و توجیه سلطه غرب بر مسلمانان می‌شود.

ب) یکپارچه‌سازی (همگن‌سازی، هموژنیزه): در این شیوه، مسلمانان به‌عنوان اجتماعی واحد و یکپارچه تصویر می‌گردند (Pool, 2002: 99) که نتیجه قهری آن، تعمیم بی‌ضابطه و دلخواهی برخی ویژگی‌های منفی گروه کوچکی از جامعه اسلامی به کل مسلمانان در سراسر جهان است. برای مثال، اگرچند مسلمان به هر دلیل و با هر انگیزه، عامل یک حمله انتحاری باشند، همه مسلمانان تروریست خوانده می‌شوند!

با وجود همه اشکالات و نقدهایی که به الگوی تقابلی وارد کرده‌اند، بخش اعظم پژوهش‌های حوزه اسلام‌هراسی بر اساس این الگو، مبانی و بنیادهای نظری مرتبط با آن شکل گرفته است. از این‌رو، بررسی و تحلیل مبانی یادشده، به‌ویژه مهم‌ترین آنها یعنی «شرق‌شناسی» ضروری به نظر می‌رسد.

در این نوشتار، گفتمان شرق‌شناسی (به‌ویژه خوانش انتقادی /دوارد سعید) به دلیل اهمیت آن، با تفصیل بیشتری بررسی خواهد شد. به‌طور کلی، تحقیقات معطوف به اسلام‌هراسی رسانه‌ای تصریحاً و تلویحاً به این چارچوب مفهومی استناد جست‌اند و تقریباً پژوهشی را نمی‌توان یافت که از تأثیرگذاری آن به دور مانده باشد. لذا درک عمیق زمینه‌ها، علل، دلایل و

بهبانهای اسلام‌هراسی به‌ویژه اشکال رسانه‌ای آن، مستلزم مطالعه و واکاوی عمیق‌گفتمان شرق‌شناسی است.

۱. معرفی گفتمان شرق‌شناسی

۱-۱. مفهوم‌شناسی و تعاریف شرق‌شناسی

واژه شرق‌شناسی نخستین‌بار، حدود سال ۱۷۷۹ میلادی در زبان انگلیسی و سال ۱۷۹۹ در فرانسه به کار رفت. فرهنگستان فرانسه نیز در سال ۱۸۳۸ میلادی به این واژه رسمیت بخشید (جعفری‌نژاد و قائدی، ۱۳۹۲). رودی پارت، اسلام‌پژوه و شرق‌شناس معاصر آلمانی بر این باور است که آغاز تحقیقات عربی-اسلامی در اروپا به قرن دوازدهم میلادی برمی‌گردد. برخی دیگر سابقه شرق‌شناسی را به سده ششم قبل از میلاد و به نخستین تماس‌ها و برخوردهای ایرانیان و یونانی‌ها مربوط می‌دانند. از دید هابسون، اندیشمند سرشناس انگلیسی، ساختار دوقطبی و گوهر‌گرای شرق‌شناسی امری است که طی قرون هجدهم و نوزدهم در ذهن خیال‌پرداز اروپایی پدیدار شود (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۲۹).

در هر حال، شرق‌شناسی حوزه وسیعی است که تقریباً همه فعالیت‌های شناختی معطوف به شرق را دربر می‌گیرد. به بیان روشن‌تر، شرق‌شناسی مجموعه‌ای از دانش‌هاست که از رهگذر تجربه طولانی و متراکم غربی‌ها در تماس با تمدن، فرهنگ، دین و ارزش‌های شرقی به وجود آمده است (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۸۷-۸۶).

شرق‌شناسی از جنبه‌های مختلف قابل‌بحث است. نخست، گفتمانی که در غرب پیرامون شرق و شرقیان وجود داشته و /دوارد سعید درصدد نقد آن برآمده است؛ رویکردی انتقادی که به «ضد شرق‌شناسی» شهرت دارد. پس از سعید، عده‌ای از پژوهشگران به دنبال ارائه جایگزینی برای شرق‌شناسی اولیه و معرفی گفتمانی با عنوان «شرق‌شناسی وارونه» برآمدند تا شناخت اصیل و دقیقی از شرق ارائه دهند. همچنین متفکران دیگری شرق‌شناسی را بر اساس معیارهایی همچون زمان، محتوا و نظایر آن تقسیم‌بندی کرده‌اند: مانند شرق‌شناسی توحیدی / لادری‌گری برایان ترنر^(۱) یا قوی /ضعیف بایی سلمان سعید^(۲) (زائری، ۱۳۸۴). در اینجا ما عموماً با مفهوم ضد شرق‌شناسی سعید، به‌مثابه عنصر مبنایی بحث مواجهیم که در سراسر متن با همان نام «شرق‌شناسی» از آن یاد می‌شود. سعید سه تعریف از گفتمان شرق‌شناسی به دست می‌دهد:

(۱) **تعریف ساده و آکادمیک:** طبق این تعریف، شرق‌شناس کسی است که درباره شرق تحقیق می‌کند، درس می‌دهد و مطلب می‌نویسد. شرق‌شناس گاه با عناوین رشته‌ای

مانند انسان‌شناس، جامعه‌شناس، مورخ، زبان‌شناس و غیره معرفی می‌شود (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۳۰).

۲) تعریف عام: بر اساس این تعریف، شرق‌شناسی «نوعی سبک فکری بر مبنای تمایز هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی بین شرق و غرب است. بسیاری از نویسندگان که در میان آنها شعرا، داستان‌نویسان، فلاسفه، نظریه‌پردازان سیاسی، اقتصاددانان و مقامات اداری سلطنتی هستند، این اختلاف بنیادین شرق و غرب را پذیرفته، آن را نقطه آغاز نظریه‌ها، حماسه‌ها، داستان‌ها، توصیفات اجتماعی و روایت‌های سیاسی خویش در مورد شرق، مردم آنجا، آداب‌ورسوم آنان و ذهنیات ایشان قرار داده‌اند. با این تعریف، شرق‌شناسی از آشیلوس تا ویکتور هوگو، دانتیه و حتی کارل مارکس را شامل می‌شود» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۵).

۳) تعریف خاص: به اعتقاد سعید، از اواخر سده ۱۸ میلادی نوعی دیگر از شرق‌شناسی مرسوم شده است که به دیدگاه‌های گوناگون درباره شرق رسمیت می‌بخشد. از نظر او، شرق‌شناسی به این معنی، سبکی غربی برای آمریت داشتن و تسلط یافتن بر شرق است که پس از عقب‌نشینی استعمار قدیم، به‌گونه‌ای توجیه‌گر و تسهیل‌کننده استعمار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدید بوده است (جعفری‌نژاد و قائدی، ۱۳۹۲: ۱۱۹). در یک کلام، «شرق‌شناسی عبارت است از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار و داشتن آمریت و اقتدار بر شرق» (سعید، ۱۳۸۲: ۱۶).

۱-۲. شرق‌شناسی ادوارد سعید (۲۰۰۳-۱۹۳۵)

ادوارد سعید، متفکر و منتقد مسیحی فلسطینی، در سال ۱۹۳۵ میلادی در بیت‌المقدس، زمانی که هنوز این منطقه تحت‌الحمایه بریتانیا بود، در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد و ناگزیر در اثر «نکبت»- اصطلاح فلسطینیان در مورد جنگ ۹-۱۹۴۷ که باعث استقرار دولت اسرائیل و آوارگی و بی‌خانمانی مردم فلسطین شد- سرزمین مادری را بدرود گفت. او که از ابتدا در مدارس بریتانیایی قاهره درس خوانده بود، در هفده‌سالگی به آمریکا رفت و تحصیلات خود را در پرینستون و هاروارد در رشته ادبیات تطبیقی به پایان رساند. سعید در سال ۱۹۶۳ وارد دانشگاه کلمبیا شد و تا پایان عمر در همین دانشگاه به تدریس و پژوهش مشغول بود و به یکی از روشنفکران مشهور در سطح جهان بدل شد. از آثار مهم وی می‌توان به «شرق‌شناسی»، «فرهنگ و امپریالیسم»، «مسئله فلسطین»، «پوشش خبری اسلام» و «جهان، متن، منتقد» اشاره کرد که از میان آنها، حجم وسیع واکنش‌های محافل علمی مربوط به کتاب شرق‌شناسی بوده است (صالحی‌امیری، ۱۳۹۲: ۲۳۸-۲۳۷ و ویلیامز، ۱۳۸۶).

ادوارد سعید، طرح مطالعاتی مستشرقان غربی را با رویکردی انتقادی-گفتمانی مورد بررسی و موشکافی دقیق قرار داده است. حاصل تلاش وی کتاب معروفی به نام «شرق‌شناسی» است که نخستین بار در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و تاکنون به ۲۵ زبان دنیا ترجمه شده است. سعید با بهره‌گیری از اندیشه‌های متفکرانی همچون میشل فوکو و آنتونیو گرامشی، سیطره مطلق دانش غرب بر شرق را به چالش کشید (توسلی رکن‌آبادی، ۱۳۸۸) و تحلیلی عالمانه، نه از خود شرق، بلکه از این مسئله به دست داد که چگونه جامعه علمی غرب (به‌ویژه فرانسه و بریتانیا و پس از آنها امریکا) شرق را در مقام «دیگری» ابداع کرده‌اند (فلسفی و میرخوشخو، ۱۳۸۹).

از لحاظ تاریخی، قدرت غرب و نظام‌های استدلالی آن همچون شرق‌شناسی، همواره به دنبال این امر بوده‌اند که غرب زبان «دیگر»های خود باشد. به عبارتی، این غرب است که باید به آفریقایی‌ها یا آسیایی‌ها بگوید، افریقا یا آسیا چیست. فرض متکبرانه غرب- به بیان مارکس که سعید مشتاق به نقل آن است- این بود که آنها نمی‌توانند نماینده خود باشند، بلکه باید ایشان را نمایندگی کرد. بنابراین دغدغه اصلی سعید، شناخت بازنمایی‌های غربی از شرق (از نظریه‌های علمی تا مفاهیم عقل سلیم و از نقاشی‌های گوناگون تا روایت‌های ادبی) و اشکال دانشی است که آنها تولید کرده‌اند (ویلیامز، ۱۳۸۶). وی با تمرکز بر برنامه‌های علمی، فرهنگی و امپریالیستی غرب، چگونگی تهی ساختن شرق از صفات انسانی را- در قالب- بازنمایی شرقی عقب‌مانده، نامتعارف، بربر و وحشی در مقابل غربی متمدن، پیشرفته، آگاه و روشن‌بین- نمایان می‌کند. او معتقد است که دست‌کم از زمان استعمار اروپایی در قرن هفدهم، شرق همواره به- عنوان «دیگری» و «غیر» تصویر شده و این امر از طریق بی‌اعتبار کردن ادیان غیرمسیحی، به‌ویژه اسلام و یهودیت و اصرار بر بازنمایی انسان شرقی به‌مثابه موجودی غیرعقلانی، عقب‌مانده و محتاج نجات و رهایی محقق شده است (Love, 2009).

تأکید ویژه او بر شیوه‌ای است که به‌واسطه آن تصورات و دانش غربی در مورد شرق با اعمال نظامی، اقتصادی و سیاسی غرب در مقابل شرق در دو سده گذشته با یکدیگر پیوند می‌یابند (ویلیامز، ۱۳۸۶). بر این اساس، سعید به مطالعه نحوه بازنمایی مسلمانان از سوی غربی‌ها در چارچوب «گفتمان شرق‌شناسی» می‌پردازد. وی اواخر قرن ۱۸ میلادی را نقطه آغاز این فرایند می‌داند. از اوایل قرن نوزدهم تا پایان جنگ دوم جهانی، فرانسه و انگلیس بر شرق و تولید گفتمان شرق‌شناسی سلطه کامل داشتند. پس از جنگ نیز، امریکا بر شرق مسلط شد و به آن با همان چشمی نگرینست که روزگاری این دو کشور استعماری می‌نگریستند. موضع امریکا در قبال مشرق زمین، با آگاهی کامل در راستای پرکردن خلأ ناشی از جایگزینی دو قدرت بزرگ پیشین اروپا یعنی انگلستان و فرانسه اتخاذ شد (جعفری‌نژاد و قائدی، ۱۳۹۲).

به‌طور خلاصه، شرق‌شناسی به رابطه شرق و به‌خصوص جهان اسلام با غرب، به‌ویژه فرانسه، بریتانیا و کمی بعدتر ایالات‌متحده و همچنین به نقش حیاتی دانش در ایجاد و تداوم سلطه و آمریت غرب بر شرق می‌پردازد. در یک کلام، درون‌مایه اصلی و زیربنایی کتاب شرق‌شناسی، تبیین «خویشاوندی دانش با قدرت» است (سعید، ۱۳۷۷: ۳).

۱-۲-۱. شرق‌شناسی در راستای تثبیت هویت غربی

مبنای کلی تفکر شرق‌شناسانه، نوعی جغرافیای تخیلی و به نحو هولناکی قطب‌بندی شده است که جهان را به دو بخش نامساوی تقسیم می‌کند؛ بخش بزرگ‌تر و «متفاوت» آن به‌نام مشرق‌زمین خوانده می‌شود و آن دیگری، عنوان غرب، مغرب‌زمین یا جهان «ما» را بر روی خود دارد (سعیدی، ۱۳۷۷: ۴۴-۴۵). در واقع، شرق‌شناسی به‌وجود آمده است تا با نشان دادن تقابل شرق و غرب، هویت غرب را اثبات کند (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۸۸). *استوارت هال* در همین زمینه ادعا می‌کند که تثبیت هویت مدرن علمی، سکولار و سرمایه‌داری غربی از حیث منطقی، درگرو مقایسه و تعیین تمایزات آن با دیگر فرهنگ‌های غیرغربی است. از این‌رو، شرق‌شناسی ناگزیر از به‌کارگیری زبانی دوگانه است، نه فقط برای فهم شرق و دیگری در قالب چارچوب‌های خاص غربی، بلکه اساساً به این دلیل که غرب به‌واسطه تعیین تفاوت‌ها و تمایزاتش با دیگران، به تعریفی از خود برسد (Hall, 2006).

۱-۲-۲. فشار شرق‌شناسی و تحمیل خود به نویسندگان و متفکران

شرق‌شناسی به‌منزله یک نظم فکری که دانش انتظام‌یافته غرب در مورد شرق را به‌نمایش می‌گذارد، بدل به نیرویی شده است که هم‌زمان بر سه حوزه اعمال فشار می‌کند؛ فشار بر مصرف‌کنندگان غربی آثار و مباحث شرق‌شناسی، فشار بر خود شرق و درنهایت فشار بر شرق‌شناسان (سعید، ۱۳۸۲: ۱۲۶). برای مثال، پژوهشگری که در آکسفورد یا بوستون به پژوهش مشغول است عمدتاً، هرچند نه انحصاراً، مطابق انتظارات، موازین و قراردادهایی کار می‌کند که نه از ناحیه مسلمانان مورد مطالعه، بلکه از سوی بزرگان و حکمای غربی پیش از وی وضع و تدوین شده‌اند (سعید، ۱۳۷۷: ۶۶).

در سده‌های اخیر، سلطه و فشار گفتمان شرق‌شناسی به‌اندازه‌ای بوده که حتی قوی‌ترین شخصیت‌های فردگرای این حوزه مانند برتون را نیز تا حد یک نویسنده استعماری تقلیل داده است (سعید، ۱۳۸۲: ۳۵۷). مبالغه نیست اگر ادعا شود که تحت تأثیر شرق‌شناسی، هر فرد اروپایی، در هر آنچه راجع به شرق، مردم آن دبار و آداب‌ورسوم آنان می‌نوشت، نژادپرستانه، امپریالیستی و تقریباً به‌طور کلی نژادمحور عمل می‌کرد (سعید، ۱۳۸۲: ۳۶۶). مرور نمونه‌هایی از اظهارات برخی اندیشمندان و متفکران نامی غرب در این زمینه، خالی از فایده نیست:

برای مثال، هگل فیلسوف آلمانی که به گرایش غرب‌محور، صبغه‌ای فلسفی بخشید، «جامعه غیرغربی را ایستا، غیرعقلانی، مستغرق در گرداب طبیعت، در حاشیه، غیرآزاد و بعضاً حتی عاری از درک آزادی به‌شمار می‌آورد» و *آندره زیگفرد اندیشمند فرانسوی*، «تمامی پیشرفت کنونی بشر را مرهون هوش و استعداد نخبگان مغرب‌زمین می‌داندست و مشرق‌زمین را جهانی مقلد، عقب‌مانده، تهی از نوآوری، تنبل، بی‌دقت و حتی فاقد سهمی ناچیز در چرخه رشد و توسعه قلمداد می‌کرد».

همچنین دیوید هیوم فیلسوف اسکاتلندی، در اثر مطرح خود با عنوان «جستارهای اخلاقی، سیاسی و ادبی»^۵ اظهارنظر نژادگرایانه شرم‌آوری ابراز کرده است. به بیان او، «هرگز ملت متمدنی از سایر ابناء بشر به‌جز سفیدپوستان وجود نداشته است، نه یک اثر متعالی بین آنها وجود دارد و نه تولیدات مبتکرانه‌ای؛ نه هنری و نه علمی». *ارنست رنان*، فیلسوف و تاریخ‌نگار فرانسوی نیز «ضمن اعتقاد به برتری و اصالت غرب، شرق را فاقد تاریخ و افسانه‌ای بی‌اهمیت، یخ‌زده، بیگانه با عقل و دارای مردمی با اذهان بسته، بی‌جنبش، بی‌حرکت و برخوردار از زبانی متحجر، مرده و محبوس توصیف می‌کند» (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۲۱۷-۲۱۳).

جورج اورول نویسنده بریتانیایی، این تلقی نژادپرستانه را به اوج وقاحت می‌رساند. وی پس از سفر به مراکش در سال ۱۹۳۹ میلادی می‌نویسد: «مردم [ساکن در مناطق مستعمره] رنگ پوستشان قهوه‌ای است و در ضمن تعدادشان بسیار است! آیا واقعاً گوشت و پوست آنها مثل شما است؟ اصلاً آیا ایشان نامی هم دارند؟ یا اینکه صرفاً موادی قهوه‌ای رنگ و غیرقابل تمایز هستند که همچون زنبورها یا حشرات دور انسان جمع می‌شوند؟» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۴۹-۴۴۸).

افسانه برتری نژادی غرب حتی در افکار و آثار فیلسوفان عصر روشنگری نیز به‌عیان انعکاس دارد. برای نمونه، *فرانسوا ولتر* (۱۶۹۴-۱۷۷۸) نویسنده و فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری، سیاهان را چنان توصیف می‌کند که گویی آنان در زمره موجودات انسانی به‌شمار نمی‌آیند و تنها حیواناتی انسان‌نما هستند. وی بر این باور بود که سر سیاه‌پوستان را پشم پوشانده، نه مو که در دیگر نژادهای بشری دیده می‌شود. به اعتقاد او: «... انسان سفید فعال در قیاس با سیاهان سرپشمی یا آسیایی‌های تنبل و بی‌تحرك، نمی‌توانند اولاد یک انسان باشند». *ولتر* در توضیح طبیعت ساکنان آفریقا می‌نویسد: «این امر که در آب‌وهوای گرم، میمون‌های انسان‌نما دخترها را به خود جلب و جذب کرده باشند، غیرمحمول نیست». این تلقی شرم‌آور

نشان‌دهنده عمق انحطاط فکری است که نه تنها *ولتر*، بلکه بخش قابل‌توجهی از روشنفکران به-اصطلاح مترقی اروپایی و غربی بدان دچار بوده و هستند (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۲۱۷-۲۱۶).

۱-۲-۳. شرق‌شناسی در خدمت قدرت و سیاست

شرق‌شناسی به‌عنوان ساختی از گفتمان ایدئولوژیک اروپایی، این امکان را در اختیار غرب گذاشت تا شرق را تحت سلطه و استعمار درآورده، آن را از نو بنا کند (خسروی، ۱۳۸۴). بنابراین پیوند عمیقی میان قدرت غرب و انگاره‌های شرق‌شناسانه آن وجود دارد؛ چراکه این تصورات و تلقی‌ها، به‌منزله بهانه‌هایی در راستای گسترش سلطه استعماری غرب مورد بهره‌برداری و استناد قرار گرفته‌اند (Faimau, 2015a). طبق شواهد تاریخی، در جوامع اروپایی، یک شرق‌شناس همواره در ارتباط مستقیم با اداره‌ای استعماری بوده است (سعید، ۱۳۷۷: ۱۶). برای نمونه، بهره‌برداری سیاسی *ناپلئون* از مستشرقان و انگاره‌های شرق‌شناسانه در قرن نوزدهم میلادی بسیار جالب توجه است: «*ناپلئون بناپارت* پیش از لشکرکشی عظیم خود به مصر، ابتدا هیئت بزرگی از شرق‌شناسان و دانشمندان حوزه‌های مختلف را به آنجا گسیل داشت تا زمینه را برای حضور مؤثرتر فرانسویان در این کشور فراهم سازند» (سعید، ۱۳۷۷: ۷۷). پس از اشغال مصر نیز در همه‌جا وانمود می‌کرد که برای اسلام می‌جنگد و هرچه می‌گفت به زبان عربی قرآنی ترجمه می‌شد. همچنین فرماندهان ارتش فرانسه مدام به سربازان خود گوشزد می‌کردند که مراقب حساسیت اسلامی مردم باشند! وقتی *ناپلئون* دریافت که نیروی نظامی او برای کنترل همه مصریان کافی نیست، تلاش کرد از امامان، قاضیان، مفتیان و علمای محلی برای تفسیر قرآن در راستای منافع ارتش کبیر فرانسه استفاده کند. به همین منظور، شصت نفر از علمای مشهور *الازهر* به مقر *ناپلئون* دعوت شدند و همه‌گونه احترامات نظامی، برای ایشان به عمل آمد. آنها سپس به افاضات تحسین‌آمیز *ناپلئون* از اسلام و حضرت محمد(ص) و تکریم و تعظیم وی نسبت به قرآن گوش سپردند؛ او در این سخنرانی چنین می‌نمایاند که با مطالب قرآنی کاملاً آشناست. تاکتیک‌هایی از این قبیل تأثیر خود را گذاشت و به‌زودی چنان به‌نظر می‌آمد که مردم قاهره حس عدم اعتماد خود را در قبال نیروهای اشغالگر از دست داده‌اند (سعید، ۱۳۸۲: ۱۵۳-۱۵۲).

هیچ‌یک از این فتوحات و تداوم آنها بدون دخالت مستمر امور هنری و علمی ممکن نبود (سعید، ۱۳۸۲: ۱۵۸). این شگرد عیناً به‌وسیله انگلستان، رقیب اصلی فرانسه در چپاول و استعمار مصر و سایر سرزمین‌های اسلامی تکرار شده است؛ «بدون سرمایه‌گذاری طولانی‌مدت در مطالعات شرق‌شناسی که با تلاش افرادی مانند *داوید ویلیام لین*^(۳) و *ویلیام جونز*^(۴) به بار

نشسته بود، هرگز بریتانیا نمی‌توانست به استثمار شرق به صورتی چنان طولانی و نهادینه‌شده بپردازد» (سعید، ۱۳۷۷: ۷۸).

این روند در اواسط قرن بیستم و پس از جنگ جهانی دوم که امریکا جایگزین دو غول استعماری گذشته شد، شدت و قوت بیشتری یافت. هم‌اکنون رشته‌های مختلف در مطالعه تخصصی مناطق گوناگون جهان یا همان «مطالعات منطقه‌ای»- نامی که امروزه جایگزین شرق‌شناسی شده است- به‌وضوح در خدمت حکومت، تجارت یا هر دو با هم قرار می‌گیرد. میراثی که قرن بیستم از شرق‌شناسی قرن نوزدهم به ارث برده، همین است (سعید، ۱۳۸۲: ۳۵۷ و ۵۰۷).

از سوی دیگر، رابطه میان شرق‌شناسی و استیلای غربی (با رابطه دانش و قدرت) به‌مرور زمان دستخوش تغییر شده است. در مراحل آغازین استعمار، دانشی که از طریق شرق‌شناسی تولید می‌شد، برای حکومت‌ها، ژنرال‌ها و دیگر مأموران و مقامات استعماری مفید بود، اما این دانش به‌ویژه برای منافع آنان تولید نمی‌شد. بعدها، به‌ویژه در سده بیستم، وضعیت جدیدی به وجود آمد؛ امری که سعید از آن به‌عنوان «تغییر جهت عمده شرق‌شناسی، از یک رویکرد علمی به رویکردی ابزاری» یاد می‌کند. نتیجه این تغییر، پیدایش مطالعات منطقه‌ای، خاصه در ایالات متحده، برای تربیت کارشناسانی بود که دانش خود را برای تغذیه و ایجاد تصمیمات سیاست‌سازان حکومتی به کار گیرند. از این حیث، «رابطه میان اشکال دانش و تأثیرات سیاسی آنها» هیچ‌گاه چنین شفاف نبوده است (ویلیمز، ۱۳۸۶).

۱-۳. نقد ادوارد سعید

در نگاه کلی، تردیدی نیست که منظومه مفهومی و تحلیلی سعید، امکانات قابل‌توجهی برای بررسی‌های پس‌استعماری و همچنین درک «اسلام‌هراسی معاصر» فراهم آورده است. با وجود این، بر دیدگاه‌های او انتقاداتی جدی وارد کرده‌اند؛ از جمله اینکه، مطالعات سعید صرفاً معطوف به حیطه ادبیات و نقد ادبی است و تعمیم آن به دیگر حوزه‌ها، مستلزم در اختیار داشتن و گردآوری داده‌های تجربی بیشتری است. گذشته از این، ادوارد سعید با وجود پرداختن به آثار کلاسیک، نقد خود را تا زمان حال پیش نمی‌برد و تاریخ معاصر شرق‌شناسی در اثر وی کم‌رنگ است (گیویان و سروی‌زرگر، ۱۳۸۸).

همچنین بر سعید خرده گرفته‌اند که با شواهد و مدارک، برخوردی گزینشی داشته و فقط به آن بخش که در راستای تأیید و اثبات فرضیه وی بوده، استناد جسته است. نکته دیگر آنکه، او گنجینه عظیم مطالعات شرق‌شناسی را بدون توجه به گستردگی و تنوع کم‌نظیر آن، یکپارچه و یکدست فرض کرده است. به عبارتی، سعید خود دچار همان اشکال اساسی شده است که

همواره به شرق‌شناسان نسبت می‌داد و سرانجام اینکه او نقش شرقیان در گسترش این دانش و نیز تأثیر تجربه‌های استعماری غربیان بر آثار آنان را نادیده گرفته است (Malcolm et al, 2010). در یک حیطه نظری خاص‌تر، سعید به دلیل ایجاد هم‌نواپی و هم‌آوایی میان فوکوی پس‌اساختارگرا و گر/مشی مارکسیست در کتابش مورد انتقاد قرار گرفته است. در عین حال، نمی‌توان انکار کرد که تاکنون صدها مقاله، کتاب و اثر پژوهشی از سوی شرق‌شناسان و دیگران در رابطه با اثر کلاسیک سعید، نقد آن، فرارفتن از آن یا تنها استفاده از دیدگاه‌های او در توضیح شرق‌شناسی نگاشته شده است (ویلیامز، ۱۳۸۶).

۲. اسلام‌هراسی و شرق‌شناسی

۲-۱. اسلام و شرق‌شناسی

در اندیشه سعید، از سویی اسلام هسته اصلی گفتمان و ایدئولوژی شرق‌شناسی محسوب می‌شود؛ چراکه «در دوران معاصر، بخش اعظم تحقیقات انجام شده در این زمینه، به مطالعات اسلامی اختصاص داشته است. برای نمونه، از سده ۱۸ تا ۲۰ میلادی حدود شصت هزار جلد کتاب راجع به اسلام و تمدن اسلامی نوشته شد» (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۸۶). از سوی دیگر، گفتمان شرق‌شناسی همواره ایدئولوژی مسلط در تعیین نحوه تعامل غرب با اسلام بوده است (دهقان و حاجی‌محمدی، ۱۳۹۲). تردیدی نیست که شرق‌شناسی، تأثیر شگرفی هم بر جهان غرب و هم بر جهان اسلام داشته، به‌ویژه نقشی جدی در شکل‌دهی به نگرش و مواضع اروپاییان در رابطه با اسلام طی سده‌های متمادی ایفا کرده است (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۸۷).

دوآرد سعید در کتاب «پوشش خبری اسلام»، ضمن رد نگاه مطلقاً منفی نسبت به آثار اسلامی مستشرقان می‌نویسد: «در تاریخ اروپای پس از قرون وسطی دوره‌ای را سراغ ندارم که در آن اسلام، بیرون از چارچوب احساس، پیش‌داوری و علایق سیاسی مورد بحث و تفکر قرار گرفته باشد» (۱۳۷۷: ۷۵).

طی سده‌های اخیر، شرق‌شناسان عموماً درصدد برجسته‌ساختن جنبه‌های منفی میراث اسلامی بوده‌اند. رویکرد تقریباً ثابت در آثار مستشرقان، «منفی‌نگری» و «پردازش حاشیه‌ها» بوده است؛ حاشیه‌هایی که اغلب با اتکاب به منابع نامعتبر و مشکوک ساخته و پرداخته شده‌اند (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳: ۹۸).

ثمره رویکرد مذکور این است که اسلام اغلب به صورت طفلی تصور می‌شود که به واسطه یک سلسله خرافات باستانی از ترقی و توسعه محروم مانده و به دلیل ممانعت علما و متون مذهبی خود، نمی‌تواند از قرون وسطی بیرون آمده و به دنیای مدرن بپیوندد (سعید، ۱۳۷۷: ۸۳).

ژاک واردنبرگ دین‌پژوه و اسلام‌شناس هلندی، در اثر هوشمندانه خویش «اسلام در آینه غرب»، همین دیدگاه را تأیید می‌کند. وی پس از بررسی و مطالعه نظرات پنج نفر از محققان شاخص، به‌عنوان سازندگان تصویر اسلام در غرب، به این نتیجه می‌رسد که در آثار تمامی این شرق‌شناسان برجسته، تصویری بسیار غرض‌آلود - و در چهارپنجم موارد، می‌شود گفت خصمانه از اسلام انعکاس می‌یابد (سعید، ۱۳۸۲: ۳۷۵).

بنابراین، اسلام هیچ‌گاه در اروپا به‌خوبی مورد استقبال قرار نگرفته است و اکثر متفکران و فلاسفه بزرگ تاریخ، از هگل گرفته تا شپنگلر، بدون هیچ شور و شوقی با آن مواجه شده‌اند (سعید، ۱۳۷۷: ۵۸). برای اثبات این ادعا و روشن‌تر شدن عمق خصومت برخی اندیشمندان غربی، بیان نمونه‌هایی از اظهارات آنان در مورد اسلام اجتناب‌ناپذیر است. ناقل سطور زیر، پیشاپیش از گستاخی و رکاکت بیان و قلم این نویسندگان پوزش می‌طلبد:

ویلیام موئیه که دو کتاب او «زندگانی محمد» و «خلافت، ظهور و سقوط آن»، هنوز هم در زمره آثار مهم پژوهشی به‌شمار می‌آیند، «شمشیر محمد(ص) و قرآن را سرسخت‌ترین دشمنان تمدن، آزادی و حقیقت در طول تاریخ بشر معرفی می‌کند» (سعید، ۱۳۸۲: ۲۷۴). همچنین شاتوبریان سیاست‌مدار، مورخ، شاعر و نویسنده فرانسوی معتقد است: «قرآن کتاب زندگی محمد (ص) است که شامل هیچ اصلی از اصول تمدن یا دستوری نیست که بتواند شخصیت افراد را تعالی بخشد» (سعید، ۱۳۸۲: ۳۱۱).

در یک‌کلام، از دیدگاه متفکران غربی، اسلام همواره متعلق به شرق دانسته شده، سرنوشت خاص آن در ساختار عمومی مطالعات شرق‌شناسی، این بوده است که نخست، امری یکپارچه و یکدست تصور گردد و دوم، با دشمنی و وحشت خاصی بدان نگریسته شود (سعید، ۱۳۷۷: ۴۵؛ معتمدنژاد و مهدی‌زاده، ۱۳۸۵).

از این نکته نیز نباید غافل شد که اسلام [جهان اسلام] هیچ‌گاه سر تعظیم در برابر غرب فرود نیآورده و برخلاف هندوچین و دیگر نقاط شرق هرگز کاملاً خنثی، تسلیم و شکست‌خورده نبوده است و به دلایلی که از فهم و درک اندیشمندان غربی بیرون بوده، اسلام (یا دست‌کم خوانشی از آن) همواره حکومت خویش را بر پیروان خود ادامه داده است؛ پیروانی که هرگز مایل به پذیرش تفضل و برتری غرب نبوده‌اند (سعید، ۱۳۷۷: ۸۴) و همین موضوع احتمالاً منشأ دشمنی جهان غرب با اسلام و مسلمانان بوده است.

۲-۲. وامداری اسلام‌هراسی به شرق‌شناسی

اسلام‌هراسی طبق مصطلح رایج، ایجاد هراس و نفرت برنامه‌ریزی‌شده از اسلام و مظاهر اسلامی و در نتیجه، رواشردن گونه‌های مختلف تبعیض، خشونت و اعمال محرومیت اقتصادی،

اجتماعی، سیاسی و ارتباطی علیه مسلمانان (اعم از اقلیت‌های مقیم یا جوامع اسلامی) و نهادها و سازمان‌های ذی‌ربط است.

امروزه جریان اسلام‌هراسی به‌عنوان همه‌جانبه‌ای هم‌جانبه علیه کلیه آثار و مظاهر اسلام در غرب و زندگی عادی و روزمره مسلمانان آن دیار فعالانه عمل می‌کند. این جریان، حتی برای خود جوامع غربی نیز خسارات قابل توجهی به بار آورده است. از یک‌سو، تلاش در جهت اجرای سیاست‌های عقلایی همچون اصالت دادن به تکثرگرایی و چندفرهنگ‌گرایی و نیز یکپارچه‌سازی گروه‌های مختلف حول اصول مشترک مدنی تاکنون در عمل به نتیجه درخوری منجر نشده است. متقابلاً اعمال فشارها و تبعیض‌های ظالمانه و غیرموجه بر مسلمانان، در دهه‌های اخیر به‌صورت واکنشی، موجب بروز موج‌های کنترل‌ناپذیر خشونت رفتاری از سوی برخی گروه‌های مسلمان افراطی شده است.

چنان‌که در بخش مقدماتی مقاله اشاره شد، دریافت عمیق علل، عوامل، ریشه‌ها و زمینه‌های اسلام‌هراسی در غرب، متوقف بر واکاوی چارچوب‌های نظری و مفهومی پیچیده‌ای است که در حقیقت، نحوه برخورد افکار عمومی، خط‌مشی رسانه‌های جمعی، سیاست‌های دولت‌ها و مواضع مقامات کشورهای غربی را در رابطه با اسلام و مسلمانان شکل داده و نظریه‌پردازی کرده‌اند. در همین زمینه، مباحث آتی به نقش بنیادین گفتمان «شرق‌شناسی» و کلیشه‌های تاریخی آن در تداوم هراس و تنفر از اسلام در عصر حاضر اختصاص یافته است.

بر اهل نظر پوشیده نیست که تصاویر و کلیشه‌های موهنی که در سده‌های اخیر در آثار ادبی و هنری کلاسیک خلق شدند، همواره تأثیر عمیقی بر دیدگاه‌ها، نگرش‌ها و سیاست‌های غربیان در قبال مسلمانان داشته‌اند (Kayaoğlu, 2012). به همین قیاس، جو سرشار از نفرت و انزجار کنونی از مسلمانان که با نام اسلام‌هراسی شناخته می‌شود تا حد قابل توجهی محصول کلیشه‌های فرهنگی شرق‌شناسانه است؛ به‌ویژه کلیشه‌هایی که در زمان استعمار بریتانیا در سده‌های ۱۷ تا ۱۹ میلادی ساخته شده‌اند و همچنان پابرجا هستند (Malcolm et al, 2010; Shaheen, 2003).

نکته مهم دیگر، تأثیر غیرقابل‌انکار «ضدشرق‌شناسی» ادوارد سعید در افشای تلاش‌های دیرینه غرب برای ارائه تصاویر منفی از اسلام (و شرق به‌طور عام) است. سعید در موضعی می‌نویسد: «بسیاری مرا قهرمان اسلام می‌خوانند، ولی این سخن یاه‌ای بیش نیست. مقصود من هرگز دفاع از دین اسلام نبود، بلکه فقط می‌خواستم از یک کنش اساسی و مشخص سخن بگویم: بازنمایی» (Meer, 2014). در هر حال، فارغ از هدف و انگیزه سعید از نگارش اثر سترگ شرق‌شناسی، پژوهش او منبعی الهام‌بخش در عرصه پژوهشی اسلام‌هراسی شمرده می‌شود.

سعید با انتشار کتاب شرق‌شناسی در محافل علمی غرب، برای نخستین بار توجه پژوهشگران را به اسلام‌هراسی به‌عنوان یک معضل اجتماعی ریشه‌دار جلب کرد. اگرچه او به‌طور مشخص، واژه اسلام‌هراسی را به کار نبرد، اما مقدمات و پایه‌های فهم عمیق‌تر از این پدیده را بنا نهاده است. سعید همچنین در کتاب خود چرایی مواضع خصمانه برخی گروه‌ها و جریان‌های غربی در برابر اسلام را به‌خوبی تبیین می‌کند. با الهام از این اثر می‌توان گفت که تلقی‌ها و نگرش‌های خصمانه امروزی نسبت به اسلام و مسلمانان ریشه در بینش‌ها و روایات شرق‌شناسانه‌ای دارد که غرب طی قرون متمادی آنها را تولید و تثبیت کرده است (Semati, 2010).

بر این اساس، اثر مبتکرانه و انقلابی «شرق‌شناسی» را باید به‌مثابه پیش‌درآمد سازه مفهومی اسلام‌هراسی و یکی از پایه‌ها و شالوده‌های اصلی درک صحیح آن به‌شمار آورد. سعید در این کتاب نشان می‌دهد که چگونه اسلام‌هراسی مدرن، عناصر و مفاهیم پایه و چاشنی نظری خود را از گفتمان تاریخی شرق‌شناسی به‌عاریت گرفته است.

کومار با تبعیت از ادوارد سعید، اسلام‌هراسی معاصر را عمیقاً متأثر از گفتمان شرق‌شناسی به‌ویژه عنصر اساسی آن یعنی «زبان دوگانه» و تقابل غرب با اسلام، ما با آنها، متمدن با بربر و غیره می‌داند.

۲-۱. شباهت‌ها و تفاوت‌ها

مهم‌ترین وجه اشتراک دو مفهوم مورد بحث آن است که در «اسلام‌هراسی» همچون سلفش «شرق‌شناسی» هیچ‌گونه تنوعی راه ندارد و فقط یک تفسیر و برداشت واحد و یکپارچه از اسلام وجود دارد. امری که در نقل قول زیر از کتاب «بحران اسلام: جنگ مقدس و ترور نامقدس» نوشته برنارد لوئیس^(۵) آشکار و عیان است. وی تلقی مسلمانان از دین خود و نحوه تعامل ایشان با اسلام را، به‌صورت یک‌دست چنین گزارش می‌کند: «برای مسلمانان - همچون اکثر مسیحیان قرون وسطایی و گروه اندکی از مسیحیان مدرن «دین» هسته مرکزی هویت محسوب می‌شود و تقسیم‌بندی اساسی انسان‌ها بر مبنای دین و مذهب آنان صورت می‌گیرد» (Lewis, 2004 cited in Saeed, 2007: 457).

علاوه بر این، اسلام‌هراسی نیز مانند شرق‌شناسی، ابزاری امپریالیستی برای «دگرهراسی» و «دشمن‌سازی»، به‌منظور غیرمشروع جلوه دادن نگرانی‌ها و واکنش‌های جوامع غیرغربی نسبت به چپاول ثروت‌ها و غارت سرزمین‌هایشان و همچنین مشروع و قانونی نشان دادن سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی غرب است (Kayaoğlu, 2012).

اشتراکات این دو مفهوم به حدی است که بعضی از پژوهشگران آنها را در راستای هم فرض کرده و برخی حتی اصطلاح «شرق‌شناسی نو» را در معرفی اسلام‌هراسی به‌کار گرفته‌اند. برای

نمونه، بر/یان ترنر بر این باور است که «اگر در شرق‌شناسی کلاسیک، شرق در مقابل غرب قرار می‌گیرد، اینک و در دنیای پس از فروپاشی کمونیسم، به‌ویژه بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر و پس‌لرزه‌های آن، در شرق‌شناسی نو، این اسلام است که در برابر غرب قرار می‌گیرد» (ترنر، ۱۳۸۶: ۲۹-۱۹).

با این وصف، تفاوت‌هایی بین دو کلیدواژه یادشده وجود دارد؛ از جمله اینک در اسلام‌هراسی معاصر برخلاف شرق‌شناسی تاریخی، اغلب «دیگری» یا «دشمن» در درون بافت جغرافیایی غربی جستجو می‌شود و به‌جای تمرکز بر «شرق جغرافیایی» که شاخصه گفتمان سنتی شرق‌شناسی بود، اسلام‌هراسی پیرامون این ایده شکل می‌گیرد که «مسلمانان تهدیدی داخلی برای غرب هستند». بدین ترتیب، مسلمانان به‌منزله «ستون پنجم» و عناصر نفوذیِ جوامع غربی در نظر گرفته می‌شوند که یادآور نخستین الگوی این نوع گفتمان داخلی تلقی کردن دشمن [یعنی جریان آنتی-سمیتیزم یا یهودستیزی در اوایل قرن بیستم در آلمان نازی است (Ekman, 2015)].

در مجموع، می‌توان مدعی شد که غرب در دوره استعمار فرانسه، همان روند دوران استعمار سنتی را نسبت به شرق و جوامع شرقی در پیش گرفته و در دیدگاه فرهنگی غرب که متأثر از نگرش اقتصادی و استعمارگرایانه آن است، نیز تفاوت ماهوی به‌وجود نیامده؛ اگرچه فرم، صورت و ابزارهای آن تغییر کرده است (جعفری‌نژاد و قاندى، ۱۳۹۲).

۲-۳. شرق‌شناسی و اسلام‌هراسی رسانه‌ای

به‌مرور زمان و در قالب گفتمان شرق‌شناسی سنتی، کلیشه‌های فرهنگی و تاریخی غرب در مورد شرق و اسلام، رنگ و بوی علمی به خود گرفت و برخی از کرسی‌های مطالعاتی دانشگاه‌ها را به خود اختصاص داد (معتدمنژاد و مهدی‌زاده، ۱۳۸۵)، اما اینک این روند در حال تحول است و ما شاهد تغییر جهت شرق‌شناسی از حوزه علم به عرصه رسانه‌ها هستیم. ضیاء‌الدین سردار اندیشمند پاکستانی-بریتانیایی و پژوهشگر مطرح حوزه‌های شرق‌شناسی و مطالعات اسلامی، در این زمینه می‌نویسد: «باوجود پایان تاریخ‌مصرف پروژه شرق‌شناسی، این پروژه درصدد استعمار قلمروهای جدید است. شرق‌شناسی پس از استقرار در جامعه علمی و حوزه خلاقیت ادبی، برای تسخیر سینما، تلویزیون و دیگر رسانه‌ها خیز برداشته است» (سردار، ۱۳۸۶: ۲-۱). بنابراین، سیاست اسلام‌هراسی رسانه‌ای معاصر غرب را باید در امتداد میراث علمی-تاریخی شرق‌شناسی تحلیل و تفسیر کرد.

امروزه به‌مدد وسایل ارتباط جمعی، بازنمایی‌های شرق‌شناسانه، بسط و پیچیدگی بیشتری یافته است. رسانه‌ها سعی می‌کنند با اتکا بر کلیشه‌های تاریخی و تحمیل معانی ترجیحی خود

بر افکار و اندیشه‌ها، به حفظ روابط قدرت چیره‌دستانه غرب بپردازند (معمدنزاد و مهدی‌زاده، ۱۳۸۵). راهبردی که منجر به ترویج نوعی اسلام‌هراسی رسانه‌ای در عصر حاضر شده است. بدیهی است که با ارجاع به یک قضاوت منصفانه، نمی‌توان رسانه‌ها را تنها عامل یا حتی اصلی‌ترین و مهم‌ترین آن قلمداد کرد. روشن است که عوامل رسانه‌ای درگیر در ایجاد و ترویج چنین کلیشه‌هایی از اسلام و مسلمانان، خود پرورش‌یافته یک نظام فرهنگی شرق‌شناسانه فراگیر و بسیار تأثیرگذار هستند که این ایدئولوژی را بر تمامی افراد جامعه از جمله روزنامه‌نگاران و کارگزاران رسانه‌ای تحمیل کرده است (Powell, 2011).

۲-۴. تحقیقات اسلام‌هراسی بر اساس شرق‌شناسی

در زمینه بازنمایی عموماً منفی اسلام در رسانه‌ها تاکنون مطالعات پرشماری بر پایه گفتمان شرق‌شناسی انجام گرفته است که نخستین و البته یکی از مهم‌ترین آنها، اثر خود سعید با عنوان «پوشش خبری اسلام» در سال ۱۹۸۱ است. از نظر او: «رسانه‌های امروزی با بازتولید دائمی شرق خیالی نشئت‌گرفته از گفتمان شرق‌شناسی غرب، نقش دانش در خدمت قدرت را ایفا می‌کنند» (Semati, 2010).

هسته مرکزی استدلال سعید در این کتاب، سلطه پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه بر ذهنیت کارشناسان و گردانندگان رسانه‌ها و نیز سیاست‌های اجرایی آنان در مسیر شکل‌دهی به نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و ادراکات عمومی در مورد جهان اسلام و دیگر جوامع است. در چارچوب گفتمان شرق‌شناسی، دنیای اسلام و بلکه همه جهان غیرغربی، بر اساس مقوله‌بندی و تلقی‌های بنیادین فکر غربی، تعریف و توصیف می‌شوند (Faimau, 2015a).

وی نحوه بازنمایی اسلام در رسانه‌های معاصر غربی را به تفصیل تشریح کرده است (خسروی، ۱۳۸۴). از دید سعید، در بازنمایی رسانه‌ای شرق‌شناسانه، اسلام به منزله یک دین پرنفوذ با ابعاد پیچیده کلامی، فقهی، اخلاقی، عرفانی و اجتماعی، همواره به برخی رخداد‌های سیاسی خاص فروکاسته می‌شود (توسلی رکن‌آبادی، ۱۳۸۸). در این تصویرسازی، هیچ ارتباط مستقیم و معناداری میان آنچه امروزه غرب و غربیان از اسلام می‌فهمند با حقیقت اسلام و واقعیات جوامع اسلامی وجود ندارد. سعید مشخصاً در رابطه با امریکا معتقد است که اسلام بازنمایی و عرضه‌شده در رسانه‌های این کشور به معنای واقعی کلمه اسلام نیست، بلکه صورتی خاص، کلیشه‌ای و پردازش‌شده از آن و تصویر مطلوب سردمداران ایالات متحده، به‌عنوان آخرین ابرقدرت جهانی است. رسانه‌های آمریکایی آنچه را که سیاست‌مداران می‌خواهند و می‌پسندند درباره اسلام نشر می‌دهند (عبداللهیان و هومن، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۱).

سعید در مقام ریشه‌یابی این کج‌فهمی و سوگیری آشکار رسانه‌ای همچنین به «استفاده مفرط وسایل ارتباط‌جمعی از -به‌اصطلاح- کارشناسان غربی (گزارشگران، پژوهشگران دانشگاهی، شرق‌شناسان و غیره) برای شناخت و معرفی اسلام» اشاره می‌کند (Saeed, 2007). رسانه‌ها از این مهم غافل هستند یا علاقه‌ای به توجه بدان ندارند که کارشناسان مذکور، در غالب موارد، آگاهی بیشتری از مردم عادی در خصوص اسلام و مسائل پیرامونی آن ندارند. بنابراین مشکل اصلی از آنجا ناشی شده که رسانه‌های غربی، شرقیان و مسلمانان را به‌دلخواه خود توصیف می‌کنند و آنان حتی مجاز به معرفی خویش، فرهنگ، آداب و رسوم و سنن شرقی نیستند.

به هر صورت در این کتاب، ما با ترتیب خاصی از نسبت میان دانش و قدرت و از برخی جهات با قوی‌ترین تجلی شرق‌شناسی مواجه هستیم. در اینجا، علایق و ایدئولوژی‌های بخش‌های مختلف نظام سیاسی، ارباب قدرت و گردانندگان رسانه‌ها با یکدیگر همسو شده تا برنامه‌های خبری و چارچوب‌های تفسیری خاصی را خلق کنند و به خورد توده‌ها دهند. بدیهی است که کارکرد اصلی این نوع تبلیغات سوگیرانه و جهت‌دار «محدود کردن» بحث‌های مبتنی بر «اطلاعات یا درک همدلانه نسبت به اسلام و جوامع اسلامی و نیز شناخت دقیق سیاست‌های ایالات‌متحده در نحوه تعامل با آنهاست». دانشی که از این طریق حاصل می‌شود، در بهترین حالت، مجموعه‌ای از اطلاعات قالبی، غیرمستند و کوتاه‌بینانه و در بدترین حالت، تلقیناتی سرشار از اوهام نژادپرستانه و جنگ‌افروزانه است (ویلیامز، ۱۳۸۶).

گفتنی است که در زمینه بازنمایی رسانه‌ای اسلام و مسلمانان، پژوهش‌های مشهور دیگری نیز بر مبنای شرق‌شناسی سعید انجام شده است. برای مثال، الیزابت پول با استفاده از چارچوب شرق‌شناسی، به تحلیل و بررسی مقالات مطبوعاتی مرتبط با وضعیت مسلمانان در بریتانیا پرداخته است. او به مقوله‌های دوگانه رایج در مطبوعات آن دیار از جمله آزادی/محدودیت، عقلانی/غیرعقلانی و اخلاقی/غیراخلاقی اشاره می‌کند که دسته نخست معرف چهره غرب و دسته دوم، نمایانگر موضع اسلام هستند (Poole, 2002: 111-114).

شرق‌شناسی به روایت ادوارد سعید، همچنین مبنای نظری پژوهش استاد برجسته حوزه مطالعاتی تحلیل انتقادی گفتمان، جان‌ای ریچاردسون^(۶) را تشکیل می‌دهد. وی در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که دیدگاه غالب در میان رسانه‌های بریتانیایی این بوده که جهان «شرق» ضمن تمایل به استبداد و خودکامگی، از توسعه و پیشرفت گریزان است؛ علاوه بر این، توسعه و پیشرفت شرق همواره باید از طریق «غرب» حاصل و در مقایسه با آن ارزیابی شود (Richardson, 2004: 6). در این زمینه، ریچاردسون به برخی کدهای منفی مشیر به اسلام و مسلمانان همچون

عقب‌ماندگی فرهنگی، افراطی‌گری و تندروی، بنیادگرایی، بربریت و عدم تسامح استناد جسته، نتیجه می‌گیرد که این نوع بازنمایی مشابهت انکارناپذیری با سبک پدرمنشانه شرق‌شناسی دارد (Richardson, 2004: 75).

پیتر موری استاد ادبیات معاصر انگلیسی و مطالعات پسااستعماری در دانشگاه‌های مختلف بریتانیا و *آمینا* یاچین، مدرس ارشد مرکز مطالعات پاکستان دانشگاه لندن شرقی، پس از بررسی عملکرد رسانه‌های غربی ادعا می‌کنند که در بازنمایی‌های رسانه‌ای، مسلمانان به‌عنوان بیگانگانی نمایش داده می‌شوند که به ارزش‌هایی کاملاً متفاوت از ارزش‌های مردم اروپای غربی و امریکای شمالی باور دارند (1: Morey & Yaqin, 2011)؛ امری که در چارچوب تقابلی «ما علیه آنها، داخلی در برابر خارجی و غیره» قابل تحلیل است.

همچنین رین^(۷) (۲۰۱۴)، پژوهشگر سرشناس دانشگاه گریفیث با گرایش تخصصی روابط اسلام و غرب، نزاع اسرائیل-فلسطین و اسلام سیاسی، در کتاب «چارچوب‌سازی رسانه‌ای جهان اسلام»، نحوه بازنمایی رسانه‌ای اسلام و مسلمانان را برآمده از «گفتمان شرق‌شناسی نو» دانسته است؛ گفتمانی که به‌زعم او، اسلام را به‌دلیل ناسازگاری با ارزش‌های غربی همچون دموکراسی، حقوق بشر و برابری جنسیتی، در انطباق با نوگرایی و مدرنیته شکست‌خورده ارزیابی می‌کند (Cited in Faimau, 2015a: 323).

۳. کلیشه‌های شرق‌شناسی مرتبط با اسلام و مسلمانان

سعید با ارجاع به مجموعه قابل توجهی از مثال‌های متنوع، از نمایش‌نامه ایرانیان *آشیل* و آرای *رنان* و *مارکس* گرفته تا *گرونیوم* و *تاریخ اسلام* کمبریج می‌کوشد تا کلیشه‌های تضعیف‌کننده موقعیت اسلام را در ذهنیت غربیان مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. برخی از این کلیشه‌ها عبارتند از: معرفی و طرح اسلام به‌منزله تقلیدی بدعت‌آمیز از مسیحیت؛ به‌عنوان حقیقتی واحد و یکپارچه؛ به‌مثابه فرهنگی ناتوان از زایش و نوآوری و نظایر آن (خسروی، ۱۳۸۴).

این کلیشه‌ها، اسلام و شرق را به‌شکلی نظام‌مند از پیکره هویتی غرب و فرهنگ غربی متمایز می‌کنند. در این مقایسه، غربی‌ها «عقلانی، توسعه‌یافته، انسانی و برتر» و شرقی‌ها «نابهنجار و منحرف، توسعه‌نیافته، فرومایه و نازل» معرفی شده‌اند (Hussain & Bagguley, 2012). به بیان سعید، «در یک‌سو غربی‌ها قرار دارند و در سوی دیگر شرقی‌های عرب؛ گروه نخست، افرادی منطقی، صلح‌طلب، عقل‌گرا و قادر به حفظ ارزش‌های واقعی هستند؛ درحالی‌که گروه دوم واجد هیچ‌یک از صفات مذکور نیستند» (سعید، ۱۳۸۲: ۹۴).

شرق چنان‌که بارها اشاره شد، همواره «لایتغیر و ابدی، واحد و یک‌شکل و نیز ناتوان از تعیین هویت خویش» انگاشته شده است. شرق به‌مثابه مسئله‌ای تصویر شده که یا باید از آن

ترسید یا آن را تحت کنترل درآورد و درنهایت، شرق در تلقی غالب غربیان، چیزی بیش از یک موضوع پژوهشی صرف برای اندیشمندان غربی نیست (Hussain & Bagguley, 2012). همچنین «عرب‌ها» که عموماً هدف اول این کلیشه‌سازی‌های منفی بوده‌اند، همیشه به صورت دسته‌جمعی و در قالب گروه‌های پرجمعیت، فاقد هرگونه فردیت، تجربه و ویژگی شخصی (Saeed, 2007) غرق در فلاکت و البته ثابت و یکنواخت بازنمایی شده‌اند؛ به تعبیر گرتروود بل جهانگرد، مورخ و باستان‌شناس بزرگ بریتانیایی که به «مادر عراق» ملقب بود: «در مسیر تاریخ طولانی بیابان‌ها (سرزمین‌های) عربی، از یک کران تا کرانه دیگر، عرب همواره همان‌که بوده، باقی می‌ماند» (سعید، ۱۳۸۲: ۴۱۱).

سایر صفات و کلیشه‌های منفی منسوب به نژاد عرب، عبارتند از: «عقب‌مانده، مستبد، منفعل، منحرف جنسی و غیره». علاوه‌بر این، مفاهیم دیگری مانند «ذهن عربی»، «روح شرقی»، «امت اسلامی» و امثال آن به‌عنوان اوصاف ویژه عرب‌ها در ادبیات شرق‌شناسی ابداع شده است که معانی نامتعارف و اغلب موهنی از آنها برداشت می‌شود (Malcolm et al, 2010). به‌طور کلی، در غرب بر این مهم نوعی اجماع و اتفاق نظر به‌وجود آمده است که: «اسلام» سپر بلای هر امر نامطلوبی در بافت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدید جهان شمرده می‌شود. از دید دست‌راستی، اسلام نمایانگر توحش و بربریت است؛ از دید چپی، اسلام نوعی دین‌سالاری و حکومت دینی قرون‌وسطایی است؛ و برای افراد میانه‌رو نیز شکلی از بیگانگی نامطبوع محسوب می‌شود (سعید، ۱۳۷۷: ۱۳).

نکته کلیدی در این میان نقش تعیین‌کننده رسانه‌هاست؛ موضوعی که سعید در «شرق‌شناسی» به توصیف مؤکد آن پرداخته است: «یک جنبه از دنیای پسامدرن و الکترونیکی معاصر آن است که در مورد چارچوب‌های کلیشه‌ای که شرق به‌واسطه آنها تصویر شده، نوعی تقویت و استحکام جدید به چشم می‌خورد. ابزاری مانند تلویزیون، فیلم‌های سینمایی و سایر منابع و وسایل ارتباط‌جمعی و کانال‌های اطلاعاتی، مردم را بیش‌ازپیش در قالب‌های استاندارد شده‌ای درآوردند و این مسئله موجب تقویت پایه‌های آکادمیک و تخیلی شرق مرموز (شرق‌شناسی قرن نوزدهم) شده است» (۱۳۸۲: ۵۵).

بنابراین، واکنش‌های شدید و غیرمنطقی غربیان نسبت به اسلام در خلأ شکل نگرفته است؛ این‌همه بدان علت است که در ژرفای حافظه و وجدان فرهنگی-تاریخی آنان در گذر زمان تصویر و باوری از اسلام، قوم عرب و به‌طور عام جهان شرق به وجود آمده که عمدتاً از آموزه‌های شرق‌شناسی و برساخته‌های گفتمانی آن نشأت گرفته است؛ تصویری که در غرب از اسلام ترسیم شده است، خواه در متون ادبی و رمان‌های نویسندگان منتقدی همچون *نایپول*^(۷)

یا در کتب درسی تاریخ مدارس یا به صورت قطعات مفرح در قالب سریال‌ها، فیلم‌ها و کارتون‌های تلویزیونی؛ همواره تصویری یکنواخت، ثابت، سطحی و سوگیرانه بوده است (سعید، ۱۳۷۷: ۴۸-۴۷). برای مثال، در مورد عرب‌ها این تلقی همیشگی وجود داشته که آنان شترسواری تروریست و شهوت‌پرست هستند که زن‌هایشان به بینی خود حلقه آویزان می‌کنند و ثروت کلان، بادآورده و ناحق آنها نیز توهین و هتک حرمتی به تمدن واقعی است. آنها صرفاً به این دلیل چنین باز نمودی دارند که کاملاً به اندازه ما (غربی‌ها) انسان نیستند (سعید، ۱۳۸۲: ۲۰۰).

۱-۳. جمع‌بندی و نقد کلیشه‌ها: زبان دوگانه شرق‌شناسی

گفتمان حاکم بر آثار و ادبیات شرق‌شناسی برای معرفی خود (غرب) و متقابلاً بازنمایی دیگران (شرق یا اسلام و مسلمانان) را می‌توان در قالب نگاره زیر خلاصه کرد:

نگاره شماره (۱) - گفتمان حاکم بر شرق‌شناسی

چارچوب‌های معرفتی خود (غرب)	چارچوب‌های بازنمایی دیگری (اسلام و مسلمانان)
توسعه و نوگرایی	عقب‌ماندگی و تخریب
تساهل و بردباری	تعصب و خشونت
صلح‌طلبی	شرارت و جنگ‌طلبی
عقلانیت و مسئولیت‌شناسی	جنون و تندروی
قربانی تروریسم	مروج تروریسم
آزادی زنان	سرکوب زنان

(مهدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۹۹)

همچنین مهم‌ترین محدودیت‌های شرق‌شناسی عبارتند از: بی‌توجهی به ویژگی‌های حقیقی شرقیان، ذاتی‌شمردن پاره‌ای از خصایص عارضی و برهنه و عربان قلمداد کردن یک فرهنگ، مردم یا منطقه جغرافیایی به‌رغم غنای واقعی آن. گفتمان شرق‌شناسی از این هم فراتر گام نهاده است؛ یعنی شرق را چیزی پنداشته که محصول بازنمایی غرب است، در معرض نمایش و تماشای غرب قرار دارد و از نظر زمانی و مکانی نیز همواره ثابت، ساکن و بدون تغییر باقی مانده است (سعید، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

کلیشه‌های ترویج‌شده در مورد مسلمانان و ویژگی‌های آنان با چنان سهل‌انگاری و بی‌قیدی به کار گرفته می‌شوند که هیچ‌کس، هنگام سخن گفتن در رابطه با سیاهان یا یهودیان، خطر استفاده از آنها را نمی‌کند (سعید، ۱۳۸۲: ۵۳۷). دو نقد کلی به این نوع بازنمایی وارد است؛ نخست تعمیم گسترده و بی‌حساب که به‌تبع آن، بیش از یک‌ونیم میلیارد مسلمان ساکن در ۵۰

کشور مختلف جهان با وجود تعلق داشتن به قومیت‌ها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و اوضاع و شرایط متنوع به چند خصیصه ساده و پیش‌یافتاده تقلیل یافته‌اند و تماماً به‌عنوان یک کل یکپارچه و واحد ملاحظه شده‌اند. دیگر اینکه کلیشه‌های مذکور، رسانه‌های جمعی را همواره به نمایش بازنمایی «غرب و اسلام» به‌مثابه دو خصم و دشمن آشتی‌ناپذیر ترغیب کرده است (Malcolm et al. 2010; Saeed, 2007).

ادوارد سعید با انتقاد از این شیوه، تأکید می‌کند که «نباید جوامع دیگر را تا سطحی چنین ساده‌انگارانه و کلیشه‌ای پایین آورد؛ چه اینکه وقتی ایرانیان امریکا را به‌صورت شیطان بزرگ ترسیم می‌کنند، [از دید ما] مذموم و خنده‌آور است. این‌گونه رفتارها صرفاً آیدئولوژیک و بسیار نژادپرستانه‌اند» (سعید، ۱۳۷۷: ۳۴). نتیجه حاصل برای مغرب‌زمین، ایجاد نوعی تلقی پیش‌یافتاده از اسلام بوده است که البته سیاست‌مداران و تصمیم‌سازان غربی با ارجاع به آن می‌توانند اهداف مودیان‌های را پیگیری کنند؛ از زمینه‌سازی یک جنگ سرد جدید تا تحریک تنفرهای قومی یا بسیج احتمالی مردم برای هجوم و اشغالی جدید و در آخر، بدنامی همیشگی و مستمر مسلمانان به‌ویژه عرب‌ها (سعید، ۱۳۷۷: ۱۸).

فرجام

اصول جزمی شرق‌شناسی و توصیف و تبیین‌های برآمده از آن که به‌شکل صریح و ضمنی خود را در مطالعات مربوط به اسلام و موضع‌گیری‌های عملی در برخورد با مسلمانان و جهان اسلام متبلور ساخته، حول چهار محور اصلی تجمع یافته‌اند:

- وجود تفاوت و تمایز مطلق و عبورناپذیر میان مغرب‌زمین، به‌عنوان موجودیتی خردمند، توسعه‌یافته، انسانی و برتر با مشرق‌زمین به‌مثابه موجودیتی غیرعقلانی (نابخرد)، عقب‌مانده، نازل و حقیر؛
- نحوه بازنمایی‌های غرب از شرق که نه بر واقعیت‌های عینی و جاری جوامع شرقی که بیشتر بر توهمات و تخیلات قوم‌مداران و سطحی‌نگرانه و تفسیرهای ذهنی سوگیرانه و کلیشه‌ای از این جوامع مبتنی است؛
- شرق همواره موجودیتی ثابت، یکپارچه، تغییرناپذیر، غیرقابل اصلاح و ناتوان از تعریف هویت خویش است؛
- شرق و به‌طور کلی مشرق‌زمین چیزی است که همواره باید از آن ترسید و آن را به هر طریق ممکن تحت کنترل و نظارت درآورد.

به‌طور خلاصه، پروژه شرق‌شناسی راهبرد «پدرمنشانه، امپریالیستی و نژادگرایانه» غرب برای غلبه بر شرق و استمرار سلطه هژمونیک بر آن همراه با غفلت از واقعیات فرهنگی،

اجتماعی، سیاسی و تاریخی شرق و وضعیت مردم آن دیار است. به بیان سعید «اگر دانش شرق‌شناسی معنا و مفهومی داشته باشد، تنها در این است که یادآور تنزل خفت‌بار و اغواگر دانش است؛ هر دانشی، در هر کجا و در هر زمان. اکنون شاید بیش از هر زمان دیگری» (سعید، ۱۳۸۲: ۵۸۷).

با ارجاع به خوانش انتقادی ادوارد سعید از شرق‌شناسی، به این نتیجه می‌رسیم که در طول تاریخ، این دانش خفت‌بار و اغواگر - به تعبیر او - همواره ایدئولوژی مسلط در روابط غرب با جهان اسلام و جماعت‌های مسلمان بوده است و بی‌تردید تأثیری شگرف در شکل‌دهی به نگرش‌ها و مواضع سوگیرانه اروپاییان در قبال اسلام و مسلمانان طی سده‌های متمادی داشته است. از این رو، ادعای وجود پیوند و قرابت وثیق میان اسلام‌هراسی معاصر و شرق‌شناسی تاریخی گزافه نیست. چنان‌که اشاره شد، سازه مفهومی اسلام‌هراسی عمیقاً و امداً کلیشه‌های فرهنگی شرق‌شناسانه به‌ویژه کلیشه‌های برساخته در سده‌های هفدهم تا نوزدهم میلادی است؛ کلیشه‌هایی که همچنان در افکار عمومی و ذهنیت غالب شهروندان جوامع غربی با قوت پابرجا هستند.

اشتراکات این دو مفهوم به حدی است که بعضی از پژوهشگران اصطلاح «شرق‌شناسی نو» را برای معرفی اسلام‌هراسی معاصر به کار گرفته‌اند. بنابراین، شناخت گفتمان شرق‌شناسی و چگونگی اثرگذاری عمیق کلیشه‌های برآمده از آن، بر مواضع و تصمیمات سیاست‌مداران، اندیشه و باور نخبگان فکری و طرز تلقی عامه مردم مغرب‌زمین در تعامل با اسلام و مسلمانان به‌عنوان بخشی از جهان شرق بسیار حائز اهمیت است. بر این اساس، بدیهی است که درک عمیق ریشه‌ها، علل و عوامل مؤثر در روند اسلام‌هراسی مدرن بدون بررسی و واکاوی دقیق سلف نظری و تاریخی آن یعنی شرق‌شناسی امکان‌پذیر نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) استاد نامدار استرالیایی - بریتانیایی جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های کمبریج و آریزونا.
- (۲) استاد دانشگاه لیدز و مؤلف آثار شاخصی در زمینه مطالعات پسااستعماری، اسلام‌گرایی و اسلام‌هراسی، از جمله کتاب «هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی».
- (۳) ادوارد ویلیام لین (۱۸۰۱-۱۸۷۶): شرق‌شناس و مترجم بریتانیایی و از پژوهشگران سرشناس ادبیات عرب.
- (۴) ویلیام جونز (۱۷۴۶-۱۷۹۴): ادیب و خاورشناس اهل ولز و از علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی.
- (۵) برنارد لوئیسی (۱۹۱۶): نظریه‌پرداز علوم سیاسی، تاریخ‌دان و شرق‌شناس بنام یهودی که صاحب آثار معتبر متعددی در زمینه مطالعات اسلامی است. از جمله: برخورد فرهنگ‌ها: یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در عصر اکتشاف (۱۹۹۵)؛ اسلام و غرب (۱۹۹۳)؛ زبان سیاسی اسلام (۱۹۸۸)؛ مشکل از کجا آغاز شد؟ تأثیر

- غرب و واکنش خاورمیانه (۲۰۰۲)؛ نخستین مسلمانان در اروپا (۱۹۸۲)؛ خاورمیانه: دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز (۱۹۹۵)؛ بحران اسلام (۲۰۰۳) و غیره.
- (۶) کتاب معروف وی با عنوان «بازنمایی اسلام: نژادپرستی در مطبوعات ممتاز بریتانیا»، از پر استنادترین تحقیقات مرتبط با موضوع «اسلام‌هراسی رسانه‌ای» است.
- (۷) او در سال ۲۰۱۵ میلادی، جایزه «استاد برتر سال دانشگاه‌های استرالیا» را از نخست‌وزیر این کشور دریافت کرد.
- (۸) جمعی از بزرگان ادبیات غرب و سنت شرق‌شناسی فرانسه و انگلستان در قرن ۱۹ میلادی:

- *گوستاو فلویبر* (۱۸۲۱-۱۸۸۰): رمان‌نویس فرانسوی و از پیشگامان سبک ادبی رئالیسم در این کشور؛
- *ژرار دو نروال* (۱۸۰۸-۱۸۵۵): شاعر و نویسنده تأثیرگذار سبک رمانتیسم فرانسه؛
- *ریچارد فرانسس برتون* (۱۸۲۱-۱۸۹۰): جهانگرد، شرق‌شناس و مترجم نامی بریتانیایی که گلستان سده‌ی را به انگلیسی برگردانده است.

منابع فارسی

- ترنر، برایان (۱۳۸۶)، *شرق‌شناسی: پیامد رنسیسم و جهانی‌شدن*، ترجمه سعید وصالی، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه.
- توسلی‌رکن‌آبادی، مجید (۱۳۸۸)، «شرق‌شناسی هگلی و سیاست رسانه‌ای مبتنی بر اسلام‌هراسی»، *رسانه*، سال بیستم، شماره ۳: ۶۰-۷۰.
- جعفری‌نژاد، مسعود و محمدرضا قانندی (۱۳۹۲)، «عملیات روانی هالیوود در گسترش موج اسلام‌هراسی»، *مطالعات عملیات روانی*، سال دهم، شماره ۳: ۱۱۳-۱۳۴.
- خسروی، علیرضا (۱۳۸۴)، «ادوارد ودیع سعید در یک نگاه»، *راهبرد*، سال دوازدهم، شماره ۳: ۳۵۳-۳۴۱.
- دهقان، علیرضا و علی حاجی‌محمدی (۱۳۹۲)، «فضاهای فرهنگی جدید و بازنمایی: شناخت و تحلیل انتقادی کلیشه‌های شرق‌شناسی مسلمانان در وبلاگ‌های برگزیده خبری امریکا»، *دین و ارتباطات*، سال بیستم، شماره ۱: ۶۷-۹۴.
- زائری، قاسم (۱۳۸۴)، «ادوارد سعید؛ شرق‌شناسی، ضدشرق‌شناسی و شرق‌شناسی وارونه»، *راهبرد*، سال دوازدهم، شماره ۳: ۴۰۱-۳۶۱.
- سردار، ضیاء‌الدین (۱۳۸۶)، *شرق‌شناسی*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، *پوشش خبری اسلام در غرب*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

سعید، ادوارد (۱۳۸۲)، *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۹۲)، *مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی*، چاپ ششم، تهران: ققنوس.
 عبداللهیان، حمید و نیلوفر هومن (۱۳۹۰)، «تحلیلی بر خوانش مخاطبان تحصیل کرده آمریکایی از فیلم‌های ضد اسلام هالیوود»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، سال سوم، شماره ۱: ۱۰۴-۷۵.

قزلسلفی، محمدتقی و سیده‌آمنه میرخوشخو (۱۳۸۹)، «اسلام رسانه‌ای؛ رویکرد رسانه‌ها با اسلام در چارچوب نظریه پسااستعماری ادوارد سعید»، *رسانه*، سال بیستم و یکم، شماره ۲: ۲۰-۵.
 گیویان، عبدالله و محمد سروی زرگر (۱۳۸۸)، «بازنمایی ایران در سینمای هالیوود»، *تحقیقات فرهنگی ایران*، سال دوم، شماره ۴: ۱۷۸-۱۴۷.

مجیدی، محمدرضا و محمد مهدی صادقی (۱۳۹۳)، *اسلام‌هراسی غربی*، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

معتمدنژاد، کاظم و سیدمحمد مهدی‌زاده (۱۳۸۵)، «بازنمایی ایران در مطبوعات غرب: تحلیل انتقادی گفتمان نیویورک تایمز، گاردین، لوموند و دی‌ولت»، *علوم اجتماعی - دانشگاه علامه طباطبایی*، سال سیزدهم، شماره ۴: ۳۶-۱.

مهدی‌زاده، سیدمحمد (۱۳۸۷)، *رسانه‌ها و بازنمایی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

ویلیامز، پاتریک (۱۳۸۶)، «ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳)»، ترجمه محمد شریفی نعمت‌آباد، *فصلنامه ادبی خوانش*، سال دوم، شماره ۳: ۸۶-۶۷.

منابع لاتین

Ekman, Mattias (2015), "Online Islamophobia and the Politics of Fear: Manufacturing the Green Scare", *Ethnic and Racial Studies*, Vol.38, No.11: 1986-2002.

Faimau, Gabriel (2015a), "The Conflictual Model of Analysis in Studies on the Media Representation of Islam and Muslims: A Critical Review", *Sociology Compass*, Vol.9, No.5: 321-335.

Faimau, Gabriel (2015b), "Teaching and Learning Guide for The Conflictual Model of Analysis in Studies on the Media Representation of Islam and Muslims: A Critical Review", *Sociology Compass*, Vol.9, No.7: 630-637.

- Hall, Stuart (2006), "The West and the Rest: Discourse and Power", In *The Indigenous Experience: Global Perspectives* (pp.165-173), Roger Maaka and Chris Andersen (Eds), Cambridge, MA: Polity.
- Hussain, Yasmin and Paul Bagguley (2012), "Securitized Citizens: Islamophobia, Racism and the 7/7 London Bombings", *The Sociological Review*, Vol.60, No.4: 715-734.
- Kayaoğlu, Turan (2012), "Three Takes on Islamophobia", *International Sociology*, Vol.27, No.5: 609-615.
- Kumar, Deepa (2012), *Islamophobia and the Politics of Empire*, Chicago: Haymarket.
- Love, Erik (2009), "Confronting Islamophobia in the United States: Framing Civil Rights Activism among Middle Eastern Americans", *Patterns of Prejudice*, Vol.43, No.3/4: 401-425.
- Malcolm, Dominic, Bairner, Alan and Graham Curry (2010), "Woolmergate: Cricket and the Representation of Islam and Muslims in the British Press", *Journal of Sport and Social Issues*, Vol.34, No.2: 215-235.
- Marranci, Gabriele (2004), "Multiculturalism, Islam and the Clash of Civilisations Theory: Rethinking Islamophobia", *Culture and Religion*, Vol.5, No.1: 105-117.
- Meer, Nasar (2014), "Islamophobia and Postcolonialism: Continuity, Orientalism and Muslim Consciousness", *Patterns of Prejudice*, Vol.48, No.5: 500-515.
- Morey, Peter and Amina Yaqin (2011), *Framing Muslims: Stereotyping and Representation after 9/11*, London: Harvard University Press.
- Poole, Elizabeth (2002), *Reporting Islam: Media Representations of British Muslims*, London: IB Tauris.
- Powell, Kimberly (2011), "Framing Islam: An Analysis of US Media Coverage of Terrorism since 9/11", *Communication Studies*, Vol.62, No.1: 90-112.
- Richardson, John (2004), *(Mis) Representing Islam: The Racism and Rhetoric of the British Broadsheet Press*, Amsterdam: John Benjamins.
- Saeed, Amir (2007), "Media, Racism and Islamophobia: The Representation of Islam and Muslims in the Media", *Sociology Compass*, Vol.1, No.2: 443-462.

Semati, Mehdi (2010), "Islamophobia, Culture and Race in the Age of Empire", *Cultural Studies*, Vol.24, No.2: 256-275.

Shaheen, Jack G (2003), "Reel Bad Arabs: How Hollywood Vilifies a People", *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, Vol.588, No.1: 171-193.